

سازمانهای مربوطه دولتی محول کنند...». باین ترتیب، منبعد دیگر دو خواهر شاه هیچ سمتی در ایران نخواهند داشت.

عصر امروز «سیروس غنی» - که بتازگی از آمریکا بازگشته است - به ملاقاتم آمد و با لحنی که حاکی از اطمینان خاطر او بود، گفت: «... چون آمریکائیه‌ها بتازگی متوجه شده‌اند که در صورت پیروزی خمینی چه فاجعه‌ای بیار خواهد آمد، تصمیم قاطع به حمایت از شاه گرفته‌اند. وبهین جهت نیز کارتر طی يك تماس تلفنی^۱ شاه، ادامه حمایت کامل آمریکا از او را اعلام داشته، وضمن آن هم به شاه اطمینان خاطر داده که مراتب پشتیبانی آمریکا از وی را به اطلاع ژنرالهای ارتش ایران نیز رسانده، تا مبادا آنها باین فکر بیافتند که خودشان راسا برای حمایت از شاه وارد میدان شوند...»

چهارشنبه ۲۷ سپتامبر ۱۹۷۸ [۵ مهر ۱۳۵۷]

موقعیکه شنیدم، دريك مراسم تشریفاتی «آنتونی پارسونز» (سفیر انگلیس در تهران) گفته است که: «دولت بریتانیا از رژیم شاهنشاهی ایران حمایت می‌کند»، با خود گفتم: این مطلب برای رفع هرگونه تردید شاه نسبت به انگلیسها لازم بود.

ناهار امروز را با فرهاد و مادرم صرف کردم، وضمن آن از مادرم شنیدم که: از اقامت در لندن ناراحت است و میخواهد هرچه زودتر به ایران برگردد، ولو اینکه هیچ اطمینانی هم به اوضاع مملکت نداشته باشد.

در خبرهای امروز آمده بود که: هزاران کارگر صنعت نفت در خوزستان دست به اعتصاب زده‌اند وهدفشان از اعتصاب نیز تقاضای افزایش حقوق بوده است.^۲

۱- «آنتونی پارسونز» روز ۴ مهر ۵۷ حمایت کامل دولت انگلیس را از شاه اعلام کرد، وضمن اشاره به نقش مهم ایران بعنوان «بزرگترین بازار صادرات انگلیس در قاره آسیا»، برقراری حکومت نظامی در ایران را نیز مورد تأیید قرار داد ودراین مورد اظهار داشت: «عزم جزم دولت ایران برای حفظ ثبات وامنیت کشور، بریتانیا را دلگرم کرده است... بیچاره آمریکائیه‌ها وانگلیسها که خیال می‌کردند کشتار ۱۷ شهریور، حرکت انقلاب را در نطفه خفه کرده وهمه انقلابیون را نیز از وحشت حکومت نظامی به کنج خانه‌ها کشانده است... مترجم

۲- اعتصاب روز ۵ مهر ۱۳۵۷ تنها مربوط به ۲۰۰۰ تن از کارکنان نفت جزیره خارک بود. وگرنه قبل از آن اکثر کارکنان نفت (حدود ۳۰ هزار نفر) در آبادان و تهران و اهواز و گچساران و آغاچاری اعتصاب خود را آغاز کرده بودند. - مترجم

جمعه ۲۹ سپتامبر ۱۹۷۸ [۷ مهر ۱۳۵۷]

تلفنی با والاحضرت اشرف در ویلای اختصاصیش در «زوان لوپن» جنوب فرانسه تماس گرفتم. والاحضرت به محض شنیدن صدایم، زبان به اعتراض گشود و بخاطر اینکه چرا مدتی طولانی از تماس تلفنی با او غفلت کرده‌ام، مرا آدمی «وظیفه‌شناس» خواند. ولی بعد که دلیل مسامحه خود را توضیح دادم و گفتم: این امر بخاطر جلوگیری از غصه‌دار شدن والاحضرت در صحبت با يك آدم ترشرو و بد خلق بوده است، احساس کردم که شنیدن این حرف تا حد زیادی از عصبانیت والاحضرت کاسته است.

در این مکالمه، والاحضرت مسأله دستور اخیر شاه راجع به اعضای خانواده سلطنت را پیش کشید و ضمن توصیف آن به عنوان «يك بی‌آبرویی که صدمه فراوانی به خانواده سلطنت می‌زند»، خود را کاملاً بی‌گناه و مبری از هر اتهامی دانست.

والاحضرت در خلال صحبت‌هایش، جرات و جسارت شریف امامی را ستود و انتصاب امیر خسرو افشار به سمت وزیر خارجه را هم اقدامی بسیار موجه دانست. و در پایان نیز به اطلاع رساند که: قصد دارد به نیویورک برود، ولی البته این بار دیگر بعنوان نماینده ایران در آنجا سخنرانی نخواهد داشت. پس از آن، تلفنی داشتم از فریدون هویدا، که از نیویورک زنگ می‌زد و راجع به اوضاع ایران عقیده داشت که: «... به نظر میرسد همه در تهران به فلج فکری دچار شده‌اند. فکر هیچکس کار نمی‌کند، و بطور کلی فقدان کامل قوه ابتکار در تمام تصمیم‌گیریهای مقامات تهران مشهود است...».

فریدون هویدا ضمن اینکه خود را همانند من از ستایشگران شریف امامی می‌دانست، راجع به نخست‌وزیری او می‌گفت: «... گرچه شریعتمداری در قم نسبت به نخست‌وزیری شریف امامی سخت اعتراض کرده، ولی بنظر من شریعتمداری کسی نیست که عقیده‌اش آنقدرها اهمیت داشته باشد. در حال حاضر تنها کسی که بین مردم نفوذ کلام بسیار زیادی دارد، فقط شخص خمینی است...».

فریدون که تلفنی با امیر عباس هویدا در تهران نیز صحبت کرده بود، درباره او می‌گفت: «امیرعباس در مورد شخص خودش آنقدرها نگران نیست و می‌گوید بحد کافی اسناد و مدارک در اختیار دارد، که بتواند خود را از هر اتهامی تبرئه کند...». و در پایان مکالمه نیز با لحنی انتقاد آمیز نسبت به اردشیر زاهدی افزود: «اردشیر این روزها به دوره افتاده و به هر کس که میرسد،

می گوید: نخست وزیر جدید، وزیر خارجه جدید، و وزیر دربار جدید، مقام خود را مدیون او هستند...».

دو شنبه ۲ اکتبر ۱۹۷۸ [۱۰ مهر ۱۳۵۷]

«جیمز کامرون» مقاله ای علیه «جیمز کالاهان» (نخست وزیر انگلیس) در روزنامه گاردین بچاپ رسانده که در آن کالاهان را بخاطر حمایتش از شاه بیاد انتقاد گرفته است.

خبر مهمی که در مطبوعات امروز انگلیس وجود دارد، اعلامیه اخیر دولت ایران راجع به عفو کلیه دانشجویانی است که تا بحال در خارج کشور فعالیت های ضد رژیم داشته اند. و در آن به اینگونه دانشجویان اطلاع داده شده که چنانچه به مفاد قانون اساسی احترام بگذارند، در بازگشت به ایران مزاحمتی برایشان بوجود نخواهد آمد.

«کاخی» (مشاور سیاسی سفارتخانه) با دیدن این خبر پیشنهاد کرد مفاد اعلامیه دولت را به تمام دانشگاه های انگلیس بفرستیم. ولی من که واقعاً نمی دانستم چرا دولت ایران چنین اعلامیه ای را از طریق رسمی برایمان ارسال نکرده؟ پیشنهاد کاخی را نپذیرفتم و بهتر دانستم ابتدا از مقامات تهران بخواهم که سفارتخانه را هم رسماً در جریان این اعلامیه قرار دهند. بعد از ظهر تلفنی با حسین اشراقی در نیویورک تماس گرفتم و ضمن صحبت راجع به مسائل مختلف، از او پرسیدم: نتیجه اعتراض «افشار» در مورد برنامه های فارسی بی بی سی به کجا کشید؟ که اشراقی در جوابم گفت:

«...افشار در ملاقاتی که با دیویداوئن (وزیر خارجه انگلیس) در نیویورک داشت، مسأله برنامه های فارسی بی بی سی را مطرح کرد و به او خاطر نشان ساخت که: گرچه شخصاً به استقلال بی بی سی و عدم ارتباط آن با دولت انگلیس اذعان دارد، ولی در ایران هیچکس چنین مسأله ای را نمی پذیرد و هرگز نمی توان به مردم کوچه و بازار قبولاند که يك ایستگاه رادیوئی وقتی خود را «بنگاه خبرپراکنی بریتانیا» می نامد، مطالب و اخبارش منعکس کننده نظرات دولت بریتانیا نیست... که البته چون دیویداوئن در این باره جواب سربالا داد، بنا شده سفارت ایران در لندن اعتراض خود را مستقیماً به گردانندگان بی بی سی تسلیم کند...».

سه شنبه ۳ اکتبر ۱۹۷۸ [۱۱ مهر ۱۳۵۷]

امروز موقع صرف ناهار با «مارك داد» (رئیس بخش شرقی بی بی سی) نامه اعتراضیه را که بدون امضاء خطاب به مدیرکل بی بی سی نوشته بودم به وی تسلیم کردم، و در مورد بی امضاء بودن نامه هم توضیح دادم که: چون مایل نیستم به اعتراضات خود نسبت به بی بی سی جنبه رسمی بدهم لذا به ارسال همین نامه بی امضاء اکتفا می کنم و معتقدم که متن آن بحد کفایت روشنگر حقایق خواهد بود. بعد هم اضافه کردم: «اینطور بنظر می رسد که برنامه فارسی رادیو بی بی سی بصورت عامل اشاعه نظرات مردی درآمده که آشکارا خواستار شورش همگانی برای سرنگون ساختن رژیم قانونی ایران است. تا جایی که تصور می رود چنانچه برنامه های فارسی بی بی سی وجود نداشت، هرگز تبلیغات انقلابی خمینی نمی توانست- تا آن حد که فعلا دیده می شود- توجه این همه شنونده را به خود جلب کند...».

مارك داد در جوابم گفت: «شما چطور از بی بی سی انتظار دارید در مورد واقعیتی به نام خمینی- که اینک بصورت يك عامل عمده در موازنه سیاسی ایران خودنمایی می کند- بی تفاوت بماند؟... و ضمن آنهم البته باید به این حقیقت اشاره کنم که، چون برنامه فارسی بی بی سی هرگز سخنان انقلابی خمینی را پخش نکرده، بهمین دلیل نیز مواجه با نامه های متعددی از سوی ایرانیان بوده که بی بی سی را به عدم توجه نسبت به حرکت عظیم مردم در ایران متهم کرده اند و می گویند: چطور بی بی سی که خود را منادی دموکراسی و آزادی می داند، در مورد خواسته های مردم ایران اینطور بی اعتناء مانده است؟...»

و باید بگویم که موضوع نامه اعتراضیه من نیز هیچگاه از رادیوی بی بی سی پخش نشد.

۱- در اینجا باید متذکر شد که بر خلاف آنچه شایع بود، رادیو بی بی سی هرگز هیچگونه خبر و مطلب و تفسیری که بیانگر نیت واقعی شخص امام خمینی و متضمن دستورات اساسی ایشان جهت انقلابیون در ایران باشد، پخش نکرد. ولی البته- همانطور که از قول رئیس بخش شرقی بی بی سی نقل شده- چون وجود امام در آن زمان به عنوان يك واقعیت مطرح بود، پس الزاما نام ایشان و اخبار مربوط به فعالیت ها و سخنرانی های ایشان در برنامه های فارسی بی بی سی می بایست وجود داشته باشد و به گوش این و آن برسد. همانگونه که در برنامه های غیر فارسی بی بی سی و نیز اکثریت قریب به اتفاق رادیوهای جهان نیز بیشتر مطالب به حوادث ایران و اقدامات امام اختصاص داشت.

چهارشنبه ۴ اکتبر ۱۹۷۸ [۱۲ مهر ۱۳۵۷]

«جولیان ایمری» (نماینده پارلمان انگلیس) که برای صرف ناهار به سفارتخانه آمده بود، می گفت: او و دوستانش در حزب محافظه کار واقعا از روند حوادث ایران سرگیجه گرفته اند. و معتقد بود: «...چون وظیفه دوستی ایجاب می کند که در موقع گرفتاری و سختی به دوست کمک شود، لذا من آماده ام به بهانه دیدار از دخترم - که هم اکنون در تهران بسر می برد - عازم ایران شوم و در آنجا ضمن ملاقات با شاه، شریف امامی، افشار، و همچنین دوست قدیم هویدا، با آنها به تبادل نظر پردازم...». که من هم با استقبال از این رُست دوستانه جولیان ایمری، به او قول دادم ترتیب لازم برای رسیدن به آرزویش را فراهم کنم و نتیجه اقداماتم را در اسرع وقت به اطلاعش برسانم.

جمعه ۶ اکتبر ۱۹۷۸ [۱۴ مهر ۱۳۵۷]

طبق اخبار واصله: ناآرامی، اعتصاب، و زدوخورد با پلیس، در میان کارگران بخش های صنعتی مملکت بصورتی فراگیر درآمده است. طبق مندرجات نشریه هفتگی فارسی زبان «ایران پست» چاپ لندن (که البته نشریه چندان قابل اعتمادی هم نیست): احتمال دارد شریف امامی از نخست وزیری استعفا دهد و بجای او افرادی مثل علی امینی یا سنجابی و یا حتی ارتشبدجم به مقام نخست وزیری منصوب شوند. در «ایران پست» همچنین آمده است: «...خمینی بخاطر آزار و اذیت های مکرر مقامات عراقی آماده ترك عراق و عزیمت به سوی کویت شد. ولی چون

از سوی دیگر انبوه اسناد موجود در آرشیو خبرگزاری جمهوری اسلامی، دفتر مرکزی خبر، و بعضا روزنامه های اطلاعات و کیهان (که حاوی مطالب پیاده شده از نوار برنامه های فارسی رادیو بی بی سی در طول چند ماهه قبل از پیروزی انقلاب اسلامی است) بر این حقیقت گواهی می دهد که روند تبلیغاتی و خط القائی بی بی سی عمدتا به نفع احزاب، گروهها و سازمان های ملی گرا بوده، نه اسلامی. و گردانندگان بی بی سی سعی داشته اند در مقابل جریان اسلام خواهی و رهبری امام خمینی، به نهضت انقلابی مردم ایران بیشتر رنگ ملی و ضد استبدادی بدهند و بطور کلی عناصر شاخص ملی گرا را به عنوان رهبر حرکت مردم مطرح سازند. تا جایی که حتی در شب ۱۹ آذر ۱۳۵۷ نیز رادیو بی بی سی فقط اعلامیه دکتر سنجابی و جبهه ملی را به عنوان دعوت از مردم برای راهپیمائی روز تاسوعا پخش کرد، ولی از پخش اعلامیه آیت الله طالقانی و روحانیت مبارز برای راهپیمائی روز تاسوعا طفره رفت. مترجم

دولت کویت از ورودش جلوگیری کرد، او احتمالاً به سوریه یا الجزایر خواهد رفت...». که با خواندن این خبر بخودم گفتم چرا به لیبی نمی‌رود؟! ضمن تماس تلفنی با امیرعباس هویدا مسأله سفر قریب‌الوقوع «جولیان ایمری» به تهران و اشتیاقش به ملاقات با او را مطرح کردم. در این مکالمه که کوچکترین تغییری در طرز گفتار پر حرارت و نشاط‌انگیز هویدا مشهود نبود، او با لحنی به مراتب قاطع‌تر از گذشته راجع به خودش صحبت کرد و ضمن آن نیز از من پرسید: عکس‌العمل انگلیس‌ها نسبت به حوادث ایران چگونه است؟ که در جوابش گفتم: «نامه‌ای که اخیراً جیمز کالاهان (نخست‌وزیر انگلیس) در حمایت از سیاست‌های شاه به تهران فرستاده، در حالی نوشته شده که حزب او (کارگر) در پارلمان انگلیس ۹ کرسی کمتر از حدنصاب لازم برای داشتن اکثریت را در دست دارد. و علاوه بر این وقتی که او اطمینان دارد با ارسال چنین نامه‌ای جناح چپ حزب کارگر را نیز علیه خود برخواهدانگیخت، پس معلوم است که کالاهان فقط از جانب خودش حرفی زده است». و بعد افزودم: «ضمناً هم اقدام بی‌سابقه آنتونی پارسونز (سفیر انگلیس در تهران) در حمایت علنی از رژیم سلطنتی، کمترین تردیدی باقی نمی‌گذارد که دولت انگلیس هیچ موضعی جز طرفداری از شاه ندارد.».

هویدا پس از تصدیق سخنانم، در پاسخ به این سؤال که: برای کمک به او چه کاری می‌توانم انجام دهم، گفت: «مطمئنم که هیچ کاری از دستت بر نمی‌آید». و موقعی که بخود اجازه دادم در جوابش بگویم: «فعلاً بایستی پوست کلفت بود و مثل همه با نگرانی انتظار کشید تا در آخر کار همه چیز درست شود»، هویدا فقط گفت: «انشاءالله».

شنبه ۷ اکتبر ۱۹۷۸ [۱۵ مهر ۱۳۵۷]

در سرمقاله‌ای از واشینگتن پست که در روزنامه هرالد‌تریبون نیز تجدید چاپ شده، خواندم: «...گرچه شاه ایران به فساد و روشهای اختناق‌آمیز معروف است، ولی او به مراتب از بسیاری دیکتاتورهای دیگر که آمریکائیه‌ها می‌شناسند، بهتر است. بطور مثال، فساد و اختناق موجود در حکومت سوموزا در نیکاراگوئه به حدی است که حتی بدترین دیکتاتورها هم بهتر از او هستند...».

امروز به فرودگاه رفتم تا از امیرخسرو افشار که باتفاق همراهانش از نیویورک بازمی‌گشت استقبال کنم. و بعد، موقعی که همراه افشار در سالن

فرودگاه منتظر ترخیص چمدان‌های متعدد وزیر خارجه ایران بودم، او مرتب اقداماتش را در سازمان ملل تحسین می‌کرد و به خود تبریک می‌گفت.

یکشنبه ۸ اکتبر ۱۹۷۸ [۱۶ مهر ۱۳۵۷]

رادیو ایران و رادیو بی‌بی‌سی خبر دادند که: آشوب و تیراندازی اکثر شهرهای ایران را فراگرفته، و به دنبال توقف کار در بخشهای گوناگون، اینک حتی وضع ارتباطات تلفنی نیز مختل شده است.

بعد از ظهر حسین اشراقی به ملاقاتم آمد و ضمن گفتگویی که با هم داشتیم، هر دو به این نتیجه ناخوشایند رسیدیم که: طرز برخورد و مکالمه من با امیر خسرو افشار سبب ایجاد برودت در روابط بین ما شده است. و در این هنگام بود که با خود اندیشیدم: رئیس سابق و دوست دیرین حسین اشراقی در حال حاضر وزیر خارجه است، ولی من در زمره دارودسته‌ای محسوب می‌شوم که معتبرترین افرادش اخیراً در مسلخ سیاسی قربانی شده‌اند.

پس از آن، برای اینکه روند صحبت را مطبوع کرده باشم، بحث دیگری را پیش کشیدم و از اشراقی پرسیدم: «راستی ملاقات‌های وزیر خارجه در نیویورک چه دستاوردهائی داشته است؟». که در جوابم گفت: «...به نظر من دیوید اوتن در گفتگو با افشار بطور کلی فاقد خصوصیات یک وزیر خارجه بود. چون او از «اعلیحضرت شاهنشاه ایران» با عنوان «والاحضرت» یاد می‌کرد، و نیز قبل از آنکه مسأله رادیو بی‌بی‌سی مطرح شود، پیشدستی کرد و بدون رعایت نزاکت دیپلماتیک به افشار گفت: تمام انتقادهائی را که ممکن است از بی‌بی‌سی داشته باشید در بست قبول دارم، ولی چه کنم که فاقد هرگونه قدرت برای اعمال نفوذ بر مقامات بی‌بی‌سی هستم...».

اشراقی سپس در دنباله صحبتش افزود: «ولی دیوید اوتن در این ملاقات - که مایکل ویر (مدیرکل وزارت خارجه انگلیس) هم حضور داشت - با صراحت تمام اعلام کرد که دولت انگلیس با صمیم قلب از سیاست‌های رژیم ایران پشتیبانی می‌کند... و نیز در ملاقاتی که افشار با سایروس ونس (وزیر خارجه آمریکا) داشت، او ضمن تأکید بر حمایت همه جانبه دولت آمریکا از شاهنشاه، مسأله تماس‌های اخیر سفارت آمریکا در تهران با اعضای جبهه ملی را بطور کلی فاقد ارزش و اهمیت توصیف کرد و در مورد آن توضیح داد که: چنین اقدامی صرفاً بخاطر کسب اطلاع مقامات سفارت آمریکا از تحولات سیاسی ایران بوده، نه کوشش در راه حمایت از گروه‌های مخالف

رژیم...»^۱.

پس از آن، حسین اشراقی به مسأله خروج خمینی از عراق پرداخت و گفت: «...چندی پیش ما محرمانه با مقامات عراقی تماس گرفتیم و به آنها یادآور شدیم که حضور شخصی بنام خمینی در داخل کشور عراق - که دائم مشغول تحريك عليه رژيم ايران است - بطور کلی با روح دوستی و روابط صمیمانه همسایگی ایران و عراق مغایرت دارد. که البته عراقی‌ها هم چون خودشان از ثمرات سخنان خمینی علیه نظام سوسیالیستی و غیر مذهبی حاکم بر عراق در هراس بودند، به فوریت درصدد جلب رضایت ما برآمدند. و با ایجاد محدودیتهائی برای خمینی و طرفدارانش سبب شدند که خمینی عكس العمل نشان دهد و آماده ترك عراق شود...»^۱.

ضمن گفتگو با اشراقی درباره خمینی، هر دو به این نتیجه رسیدیم که اگر در حال حاضر برای خمینی در پاریس اتفاقی بیافتد که منجر به از بین رفتنش شود، این واقعا نعمتی خواهد بود. و در همین مورد، اشراقی می‌گفت: «...گرچه همه تقصیر این کار را به گردن ساواک خواهند انداخت و بهرحال خمینی بصورت يك شهيد باقی خواهد ماند، ولی مسأله اساسی اینست که بعد از خمینی کانون اصلی مخالفت با رژیم از بین خواهد رفت و مدتهای مدید طول خواهد کشید تا شخص دیگری بتواند رهبری مخالفین را بدست گیرد...».

۱ - در مورد ملاقاتهای «امیر خسرو افشار» در نیویورک باید اضافه کنیم که او با وزرای خارجه عراق (سه بار)، آمریکا (دو بار)، انگلیس، اسرائیل، هلند، و همچنین با هنری کیسینجر دیدار و مذاکره داشته است و شرح کامل گفتگوهای خود را نیز طی تلگرافهایی برای شاه به تهران فرستاده است. براساس مندرجات صفحه دوم گزارش ارسالی امیر خسرو افشار از نیویورک، دیویداوئن (وزیر خارجه انگلیس) به او گفت: «...ممکن است انگلستان بعضی اوقات با دوستان خود اختلاف سلیقه و نظر پیدا کند، ولی بخصوص در روزهای سخت هیچگاه دوستان قدیمی خود را رها نمی‌سازد، و ایران در زمره دوستان نزدیک انگلستان است. ما با ملاها و سیاست ارتجاعی آنها مخالف بوده و هستیم و در سالهای ۱۹۳۰ حسابهای خود را با آنها روشن کرده ایم...» (که البته منظور اوئن از سالهای ۱۹۳۰، دوران سرکوب روحانیون و سیاست مذهب‌زدائی رضاخان است). در دیداری که امیر خسرو افشار به همراه اردشیرزاهدی (سفیر شاه در آمریکا) با کیسینجر داشت، از وی شنید که: «در کشوری مثل ایران، اشتباه است که قدرت از شاه منتزع شود. اعلیحضرت شاهنشاه باید تمام قدرت را در دست داشته باشد...» (صفحه ۱۱ گزارش) و نیز «موشه‌دایان» (وزیر خارجه اسرائیل) در ملاقات با افشار به وی گفت: «...ما احترام خاصی برای اعلیحضرت همایون شاهنشاه قائلیم و معتقدیم که شاهنشاه یکی از بزرگترین سیاستمداران و رهبران خردمند و با شهامت دنیا می‌باشد (!)...» (صفحه ۵ گزارش). - مترجم

۲ - علاوه بر تماسهای محرمانه مقامات رژیم شاه با حکومت عراق، ملاقاتهای

دوشنبه ۹ اکتبر ۱۹۷۸ [۱۷ مهر ۱۳۵۷]

امروز شنیدم که دولت شریف‌امامی به دلیل ادامه اعتصابها و تظاهرات، موافقت خود را با افزایش حقوق و دستمزد تقریباً کلیه کارمندان و کارگران به میزان صددرصد اعلام داشته است.

«شاهپور بهرامی» (سفیر ایران در فرانسه) نیز تلفنی از پاریس با سفارتخانه تماس گرفت و گفت: می‌خواهد به امیرخسروافشار اطلاع بدهد که طبق خبر محرمانه مقامات فرانسوی به او، دولت فرانسه به خمینی گفته که چنانچه درگیر فعالیت‌های سیاسی علیه دولت ایران نشود، تا هر زمان که بخواهد می‌تواند در فرانسه بماند.

امروز بعدازظهر يك میهمانی چای در سفارتخانه برگزار شد که در آن حدود ۵۰ تن از همکارانم باتفاق همسرانشان، و نیز ارتشبد جم حضور یافتند تا با وزیرخارجه جدید ایران آشنا شوند.

در این میهمانی، ارتشبد جم با لحنی خشمگین خطاب به افشار از روشهای کابینه جدید در مواجهه با مسائل کشور انتقاد کرد و بخصوص از وی خواست که دولت را وادار کند هر چه زودتر «حزب توده» را نیز بصورت يك حزب قانونی بشناسد. و افشار پس از شنیدن حرفهای جم به او یادآور شد: ولی خود جناب تیمسار موقعی که ریاست ستاد ارتش را عهده‌دار بودند، خیلی اصرار داشتند که کمونیستها باید سرکوب شوند!

لرد «جرج براون» (وزیرخارجه سابق انگلیس) امروز ساعت شش و نیم بعدازظهر به سفارتخانه آمد تا با امیرخسروافشار دیدار کند. در این ملاقات که

امیرخسروافشار با وزیرخارجه عراق در نیویورک نیز طرح توطئه را کامل کرد و در نهایت باعث شد که امام خمینی تصمیم به مهاجرت از عراق بگیرند. آنطور که از امیرخسروافشار نقل شده، وی در پایان سومین دور مذاکراتش با وزیرخارجه عراق در نیویورک به همراهانش گفت: «... با فراهم کردن مقدمات اخراج خمینی از عراق بزرگترین خدمت را به شاهنشاه آریامهر کردم» (کتاب «دو سال آخر» گردآوری: ه. موحد، چاپ ۱۳۶۳ امیرکبیر، صفحه ۱۸۴). ویلیام سالیوان (سفیر آمریکا در تهران) نیز در کتاب خاطرات سفارتش می‌نویسد: «... شریف‌امامی اینطور استدلال می‌کرد که: در صورت اخراج خمینی از عراق، او قادر به ادامه تماس با مخالفان رژیم نخواهد بود... و هنگامی که این نکته عملی شد و آیت‌الله خمینی از عراق به پاریس رفت، شریف‌امامی به من (سالیوان) و سفیر انگلیس گفت: خمینی به محض ورود به پاریس از خاطره‌ها محو و فراموش خواهد شد...» (کتاب «مأموریت در ایران» ترجمه محمود شرقی، چاپ ۱۳۶۱، انتشارات هفته، صفحه ۱۱۸) مترجم

من هم حضور داشتم، جرج براون راجع به خودش گفت: «... گرچه هم اکنون به عنوان وزیر خارجه سابق قدرت محدودی دارم. ولی به عنوان يك نویسنده و گزارشگر بی‌بی‌سی از نفوذ و قدرت فراوانی-بخصوص در میان آمریکائی‌ها- برخوردارم». و بعد ضمن اظهار نگرانی از اوضاع ایران، افزود: «... من بخصوص از این جهت دلواپس اوضاع ایران هستم که معتقدم کشور شما اهمیت فراوانی برای دنیای غرب، دارد. و بهمین دلیل در نامه‌ای که برای اردشیرزاهدی نوشته‌ام، نگرانی خود را به اطلاعش رسانده‌ام. و حالا هم می‌خواهم بدانم آیا راهی وجود دارد که بتوانم نقش فعالی در امور مربوط به ایران عهده‌دار شوم تا از این طریق هر کمکی که از دستم بر می‌آید برایتان انجام دهم؟... دلم می‌خواهد سفری به تهران داشته باشم و در آنجا با شاه، نخست‌وزیر، و همچنین با ملاها به صحبت بنشینم. و در مراجعت نیز با نوشتن و گفتن آنچه از این سفر دریافته‌ام، بخصوص براین نکته پافشاری کنم که وجود شخص شاه را در ایران باید از واجبات دانست...».

افشار در پاسخ به اظهارات جرج براون گفت که: از طریق اردشیرزاهدی در جریان نامه وی قرار گرفته است. و بعد با تشکر فراوان از احساسات دوستانه‌اش به او قول داد که در اولین فرصت نظر شاه نسبت به ملاقات با او را از طریق سفارتخانه به اطلاعش خواهد رساند.

چهارشنبه ۱۱ اکتبر ۱۹۷۸ [۱۹ مهر ۱۳۵۷]

همراه حسین اشراقی برای بدرقه امیرخسرو افشار عازم فرودگاه شدم، و در بین راه با لحنی بسیار محترمانه از وزیر خارجه درخواست کردم حتماً از قول من به شریف‌امامی بگویند که: «گرچه هیچکس مشکلات طاقت‌فرسای محیط براو، و یا جرأت و شهامت قابل تحسینش را دست کم نمی‌گیرد، ولی با این حال لازم است شریف‌امامی همچنان استقامت کند و انجام وظیفه هر چقدر هم سخت و زجرآور باشد، بایستی سعی کند در مقام خود باقی بماند. چون اگر او بخواهد مسند نخست‌وزیری را رها سازد، این اقدام معنای دیگری جز آن ندارد که ما واقعاً از یافتن راه‌حلهای سیاسی برای اجرای نیات شاهانه عاجز مانده‌ایم. و البته واضح است که پس از استعفای شریف‌امامی، هر کس بجای او بنشیند ناچار است بیشتر از آنکه مطیع اوامر ملوکانه باشد، خواسته‌های خود را به شاه دیکته کند. و با این ترتیب تنها برگ برنده‌ای که در دست شاه باقی می‌ماند چیزی جز ارتش نخواهد بود. که این حالت هم

لاجرم شاه را در موضع بسیار پرمخاطره‌ای قرار خواهد داد...».

ساعتی بعد با شنیدن اخبار رسیده از تهران متوجه شدم که تنها يك هفته بعد از تعهد صریح شریف‌امامی درباب آزادی کامل مطبوعات، ناگهان دو روزنامه پرتیراژ تهران به اشغال نظامیان درآمد، و به دنبال آن نیز اکثر روزنامه‌نگاران دست به اعتصاب زده‌اند.

وقوع چنین حوادثی بخوبی نشان می‌دهد که ارتش در راه بدست گرفتن امور کشور گام برمی‌دارد، و بهمین جهت نیز باید واقعاً آرزو کرد که شریف‌امامی هرگز درصدد استعفا برنیاید.

امروز همچنین بر اثر حادثه تیراندازی در دانشگاه تهران، سه نفر کشته شدند.

پنجشنبه ۱۲ اکتبر ۱۹۷۸ [۲۰ مهر ۱۳۵۷]

شماره امروز هرالد تریبون (چاپ پاریس) در صفحه اول خود عکسی از خمینی بچاپ رسانده است، که با مشاهده آن احساس کردم افسردگی و ناراحتیم اضافه‌تر شده است.

جمعه ۱۳ اکتبر ۱۹۷۸ [۲۱ مهر ۱۳۵۷]

امروز پشت میز کارم نشستم تا متن يك سخنرانی را که بناست دو هفته دیگر در جلسه سالانه «انجمن ایران» ایراد کنم، بنویسم. ولی نوشتن این متن بقدری برایم سنگین و مشکل بود که بعد از مدتی کلنجار حتی نتوانستم پاراگراف اول آنرا بجائی برسانم.

«محسن تائبی» که از تهران بازگشته و ناهار در سفارتخانه میهمانم بود، می‌گفت: «...به تمام اعضای خانواده سلطنت دستور داده شده که ایران را ترك کنند و تا موقع مناسب در خارج کشور بمانند. در این میان فقط به شهرام و نیلوفر اجازه اقامت در ایران داده شده است. و آنها هم فعلاً در قصر والاحضرت اشرف- که تازه بازسازی شده- بسر می‌برند». محسن در ادامه صحبتش افزود: «...چندی پیش که شام در این قصر میهمان شهرام بودم، متوجه شدم که از مستخدمین موجود در این قصر هیچ خبری نیست و لشگری

از خدم و حشم - که معمولاً موقع اقامت والاحضرت در قصر بچشم می‌خورند - بکلی ناپدید شده‌اند. يك شب هم که شهریار در آنجا شام می‌خورد، نگاهی به دیوارهای خالی قصر - که تمام تابلوها و تزئیناتش جمع شده بود - انداخت، و با اشاره به عکسی از شاه که هنوز در آنجا وجود داشت، گفت: «از قرار، این یکی را فراموش کرده‌اند از دیوار بردارند...».

وی ضمناً مطلبی را از شهرام نقل کرد، که راجع به من گفته بود: «... این راجی احمق در لندن چرا بلد نیست مثل اردشیر (زاهدی) در واشینگتن با روزنامه‌ها راه بیاید؟». که البته محسن جوابش داده بود: «... چون در حال حاضر فقط افراد معدودی باقی مانده‌اند که حاضر به دفاع از سلطنت پهلوی هستند، بنابراین راجی هم باید با احتیاط عمل کند تا بیشتر از این‌ها به اتهاماتش افزوده نشود».

شنبه ۱۴ اکتبر ۱۹۷۸ [۲۲ مهر ۱۳۵۷]

دولت ایران تسلیم خواسته‌های روزنامه‌نگاران اعتصابی شد و به سانسور مطبوعات پایان داد.

امروز نامه‌ای از «جرالد مانسل» (معاون مدیرعامل بی‌بی‌سی و رئیس بخش برون‌مرزی آن) به دستم رسید که درباره مذاکراتم با «مارک داد» (رئیس بخش شرقی بی‌بی‌سی) در روز سوم اکتبر، نوشته بود: «... به اعتقاد من، این واقعیت باید بدون چون و چرا پذیرفته شود که آیت‌الله خمینی در عرض چند ماهه اخیر عامل مهمی در صحنه سیاسی ایران بوده است. و بهمین جهت نیز طبیعی است که هر قدم و هر جمله او مورد توجه رسانه‌های جهانی - و از جمله بی‌بی‌سی - قرار داشته باشد. ولی با این حال باید تذکر داد که بر اساس ضوابط تعیین شده برای اطاق خبر سرویس خارجی بی‌بی‌سی، از اواسط ماه مه به این طرف بخش مطالب مربوط به فعالیت‌های آیت‌الله خمینی هیچگاه از نصف اخبار و تفسیرهای مربوط به ایران تجاوز نکرده است. در طول این مدت حدود ۴۶۰ مورد مطلب راجع به ایران از برنامه فارسی بی‌بی‌سی پخش شده، که ۲۳ مورد آن صرفاً راجع به فعالیت‌های آیت‌الله‌های مقیم ایران بوده است. بنابراین با توجه به نکات ذکر شده، ادعای شما مبنی بر اینکه بی‌بی‌سی تبدیل به سخنگو و تریبون پخش افکار آیت‌الله خمینی شده، اصلاً برایم پذیرفتنی

نیست. و ضمناً هم با قبول گفته شما که: برنامه فارسی بی بی سی را یک فرستنده پرسننوده در ایران دانسته اید، لازم به تذکر می دانم که چنانچه بی بی سی می خواست صرفاً بصورت اشاعه دهنده نظرات آیت الله خمینی عمل کند، طبیعی است که هرگز نمی توانست این چنین مورد توجه شنوندگان ایرانی قرار گیرد...».

بعد از مطالعه نامه رئیس سرویس برون مرزی بی بی سی، تمام آنرا به تهران مخابره کردم.

سه شنبه ۱۷ اکتبر ۱۹۷۸ [۲۵ مهر ۱۳۵۷]

امروز دکتر فلاح (یکی از مقامات عالی رتبه شرکت ملی نفت ایران) که باردیگر به لندن آمده، ناهار میهمانم بود. او که اخیراً با شاه ملاقاتی داشته، می گفت: شاه لاغر شده، ولی روحیه اش نسبت به گذشته کمی بهتر است. دکتر فلاح ضمن صحبت، پس از اشاره به این که شاه در ملاقاتش با او مسائل و مشکلات مالی کشور را مطرح کرده است، افزود: «... بنظر نمی رسد کسی تا کنون آثار حاصل از انباشتگی و افزایش بی حد و حساب تعهدات مالی کشور در طول چند سال گذشته را محاسبه و یا پیتس بینی کرده باشد. برای حل سریع مسائل ناشی از کسر بودجه امسال - که افزون بر ۱۵ میلیارد دلار خواهد بود - نیز گرچه اقداماتی مثل لغو برنامه تأسیس نیروگاههای اتمی و یا کاهش خریدهای تسلیحاتی در نظر گرفته شده، ولی باید دانست آثار چنین اقداماتی هرگز تا قبل از سال ۱۹۸۱ ظهور نخواهد کرد. و این در حالی است که شریف امامی هم اکنون در بن بست عجیبی گرفتار آمده و ناچار شده برای خاموش کردن فریادهای ملتی که بصورتی بی سابقه علاج سریع تمام گرفتاریها و رسیدگی به شکایات طولانی مدت خود را طلب می کنند، بدون قید و شرط مبالغ گزافی به حقوق و دستمزدهایشان بیافزاید. و این روالیست که اگر ادامه پیدا کند، مسلماً در عرض ۱۸ ماه آینده نرخ تورم کشور رابه ۱۵۰ درصد خواهد رساند...».

دکتر فلاح معتقد بود: «... دولت شریف امامی برای پرداخت مبالغی که تعهد کرده، ابتدا از ذخیره شش هفت میلیارد دلاری کشور برداشت خواهد کرد. و بعد از آنهم ناچار دست به چاپ مقدار زیادی اسکناس خواهد زد تا بتواند به تعهدات خود جامه عمل بپوشاند». و می گفت: «... برای رهایی از این مشکل غیر قابل حل، فقط یک راه امیدوار کننده وجود دارد، و آن هم

مسأله ایست مربوط به کمپانیهای نفتی. بدین معنی که کمپانیهای نفتی با توجه به احتمال افزایش بهای نفت از سوی اوپک، در نظر دارند میزان استخراج را افزایش دهند. و حالا هم من به این خاطر به لندن آمده‌ام تا راجع به بالا بردن میزان استخراج نفت ایران با کمپانیها گفتگو کنم...».

چهارشنبه ۱۸ اکتبر ۱۹۷۸ [۲۶ مهر ۱۳۵۷]

خمینی در مضاحبه‌ای با روزنامه «لوموند» گفته که: «... حل مسائل و مشکلات فعلی ایران فقط موقعی امکان پذیر است که سلطنت پهلوی از میان برداشته شود...» لحن خمینی و مفهوم گفته‌های او در این مضاحبه، از سازش‌ناپذیری، تمرد، ناپختگی و بی‌اطلاعی او حکایت می‌کند (!)

ضمناً امروز با حیرت فراوان شنیدم: ارتشبدنصیری (رئیس سابق ساواک) را پس از آنکه از مقامش به عنوان سفیر ایران در پاکستان عزل شد، به تهران احضار کرده‌اند تا محاکمه شود. به نظر من این محاکمه به هر شکلی صورت بگیرد، نتیجه‌ای جز محکومیت کل رژیم ندارد و در آن همه اتهامات فقط رو به سوی يك هدف مشخص خواهد داشت... خدای من!

شنبه ۲۱ اکتبر ۱۹۷۸ [۲۹ مهر ۱۳۵۷]

امروز تظاهرات وسیعی از سوی دانشجویان چپ‌گرا در دانشگاه تهران صورت گرفت که در آن همراه با شعارهایی علیه شاه، خواستار پایان دادن به حکومت نظامی و آزادی زندانیان سیاسی شدند.

نیروهای انتظامی و امنیتی که در این تظاهرات حضور داشتند هیچ دخالتی نکردند و صرفاً به نظاره اوضاع پرداختند. که همین امر سبب شد خبرگزار بی.بی.سی به خاطر مشاهده دگرگونی روش دولت در مقابله با تظاهرات مخالف حیرت‌زده برجای بماند.

موقع صرف شام با برادرم فرهاد که فردا عازم تهران است، به او گفتم: ... هر زمان که ماموریتم در لندن خاتمه یافت. (و یا به آن خاتمه دادند) حتماً به تهران بازخواهم گشت. و این تصمیم را علیرغم این که می‌دانم در تهران گرفتار می‌شوم، گرفته‌ام. چون اطمینان دارم که اگر به هر جای دیگری بروم، گرفتاری و بدبختیم خیلی بیشتر از تهران خواهد بود...» و به دنبال آن خطاب به فرهاد افزودم: «... ولی تو چون هیچ‌گاه درگیر مسائل سیاسی نبوده‌ای،

می‌توانی محل اقامت آینده‌ات را هر جا که بخواهی و بیشتر دوست داشته باشی - به خصوص در آمریکا - انتخاب کنی. ولی البته بهتر است در ایران نمایی، چون به هر حال به خاطر این که برادر من هستی، امکان دارد برایت گرفتاریهایی ایجاد شود...» و فرهاد نیز قول داد که پس از بازگشت به تهران در این باره تصمیم خواهد گرفت.

یکشنبه ۲۲ اکتبر ۱۹۷۸ [۳۰ مهر ۱۳۵۷]

امشب به تماشای برنامه يك ساعته تلویزیون نشستیم که تحت عنوان «دنیا در هفته گذشته» کلاً به بررسی و تحلیل مسائل ایران اختصاص داشت. در این برنامه که گوینده‌اش اکثر اسامی را غلط تلفظ می‌کرد و با وضعیتی حرف می‌زد که گوئی يك سیب‌زمینی داغ در دهان دارد، قسمت مربوط به مصاحبه دکتر دیویداوئن (وزیر خارجه انگلیس) جای ویژه‌ای داشت، و تاکید دوباره او در حمایت از شاه خیلی برایم خوشحال کننده بود. دیویداوئن در مصاحبه‌اش می‌گفت: «... شاه راجع به مسأله حقوق بشر، انعطاف‌پذیری خود را نشان داده است و در این مورد باید گفت: صرف نظر از ارزش شاه برای تامین منافع ملی بریتانیا، ما باید تداوم سلطنت او را بر حکومت ملاحی جاهل یا کمونیستها رجحان دهیم. چون سوابق هر يك از این دو دسته در رعایت حقوق بشر به مراتب بدتر از شاه است...»^{۱)}

سه‌شنبه ۲۴ اکتبر ۱۹۷۸ [۲ آبان ۱۳۵۷]

پخش سخنان وزیر خارجه انگلیس به طرفداری از رژیم شاه سبب شد مخالفین دولت انگلیس حملات خود را علیه ایران تشدید کنند. از جمله روزنامه «گاردین» در شماره امروز حداقل سه مطلب و نیز سرمقاله خود را به مسائل ایران اختصاص داده است و سه تن از وکلای مخالف دولت در پارلمان هم ضمن سخنانی تند و عنادآمیز «حکومت شاه مستبد و خونریز» را به باد حمله گرفتند.

۱- دیویداوئن در همین مصاحبه ضمن حمایت قاطع دولت انگلیس از شاه به حرکت انقلابی مردم ایران حمله کرد و گفت: «... اکنون موقعی است که ما از دولت ایران حمایت کنیم و دوستی خود را اثبات نمائیم. چون اگر رژیم ایران سقوط کند، مطمئناً کمونیستها قدرت را به دست خواهند گرفت...» - مترجم

براساس خبرهای بی.بی.سی نیز: «موج آشوب سراسر ایران را فرا گرفته و آمار کشته‌ها هر روز افزونتر می‌شود...».

چهارشنبه ۲۵ اکتبر ۱۹۷۸ [۳ آبان ۱۳۵۷]

رادیو بی.بی.سی در اخبار ساعت ۸ صبح خود گفت: «ضمن آن که برگزاری تظاهرات خشونت‌آمیز از کلیه نقاط ایران گزارش شده است، مطبوعات به خاطر سخنان دیویداوئن در حمایت از شاه، علیه او دست به حمله زده‌اند و نیز گزارش «آندرووتیلی» از تهران حکایت از این دارد که قوای نظامی ایران به حال آماده‌باش کامل در آمده‌اند.»

«تیری دژاردن THIERRY DE JARDIN» مقاله‌ای در روزنامه فیگارو چاپ پاریس انتشار داده که در آن ضمن درج مصاحبه اخیر خود با شاه، او را چنین توصیف کرده است: «مردی لاغر و رنگ پریده و تکیده که در جریان مصاحبه‌اش حداقل بیست بار لغت «یاس» را تکرار کرد...»

ضمناً شنیدم که خمینی در مصاحبه‌ای گفته است: «... مصالحه با رژیم فعلی ایران هرگز امکان ندارد... مردم ایران باید علیه رژیم دست به یک مبارزه همه جانبه بزنند... تنها حکومت قابل قبول در ایران حکومتی است که از سوی مردم انتخاب شده باشد...».

پنجشنبه ۲۶ اکتبر ۱۹۷۸ [۴ آبان ۱۳۵۷]

امسال به دلیل حادثه زلزله طبرس و یکی دو دلیل دیگر؟! مراسم سالروز تولد شاه را در سفارتخانه برگزار نکردیم ولی «مایکل فیتزالن - هاوارد» رئیس تشریفات وزارت خارجه انگلیس امروز صبح مطابق معمول همه ساله، با لباس رسمی به سفارتخانه آمد و ضمن ابلاغ تهنیت ملکه انگلیس به مناسبت تولد شاه، ابتدا مشروبی به سلامتی شاه نوشید و بعد راجع به سفر ملکه انگلیس در ماه فوریه به ایران گفت که: «علی‌احضرت ملکه امیدوار است این سفر انجام شود.»

راس ساعت دوازده و نیم سرپرست امور امنیتی سفارتخانه تلفن کرد و گفت: «...بنا به اطلاع رسیده، قرار است گروهی به سفارت ما در پاریس و یا به یکی از کارمندان آن سفارتخانه حمله کنند»، و از من خواست فوراً این خبر را به اطلاع سفیر ایران در فرانسه برسانم ولی هشدار داد که: مبادا برای این

کار از تلفن سفارتخانه استفاده کنم. با شنیدن این حرف از خود پرسیدم: چطور امکان دارد تلفن سفارتخانه تحت کنترل باشد؟ و اگر هست به وسیله چه کسی؟ و به خاطر چه هدفی؟ شاید هم در میان خودی‌ها کسی باشد که استراق‌سمع می‌کند؟ اضطرابی که داشتم بعد از مدتی برطرف شد و به جای آن تردیدی برای وجودم را فراگرفت که: «اصولا غرض از رساندن پیغامی با چنین شیوه به من چه بوده است»؟

جمعه ۲۷ اکتبر ۱۹۷۸ [۵ آبان ۱۳۵۷]

«جولیان ایمری» نماینده پارلمان انگلیس که از تهران بازگشته، تلفن کرد تا از من به خاطر ترتیب دادن سفرش به تهران تشکر کند و ضمن آن گفت: «در تهران با هرکس که خواستم ملاقات کردم ولی رویهمرفته اوضاع را خیلی دلسرد کننده دیدم. به خصوص این که در ملاقات با شاه، او اکثرا سکوت را به صحبت کردن ترجیح می‌داد و نگاهش دائم روی نقش قالی خیره می‌ماند.

ولی امیرعباس هویدا را برخلاف بقیه خیلی پر دل و جرات یافتم که در آپارتمان جدیدش بدون حضور لشکر پیشخدمت‌ها، خودش برایم قهوه درست کرد...».

در پایان صحبت هم با «جولیان ایمری» قرار گذاشتم که باهم ملاقاتی داشته باشیم.

بعد از ظهر برادرم فرهاد از تهران تلفن کرد که به گوید: «طرف، احتمالا رفتنی است» و ضمنا هم خبر داد که: «اعتصاب کارکنان صنعت نفت گرچه در بدو امر برای فلج کردن حرکت وسائط نقلیه نظامی تدارک شده بود، ولی وضع به صورتی است که عنقریب حتی هواپیماهای تجارتي نیز بدون سوخت در روی زمین خواهند ماند». موقعی که از او خواستم هرچه زودتر ایران را ترك کند، پرسید: «پس تکلیف مادر چه می‌شود؟» در جوابش گفتم: «او می‌تواند بدون تو در ایران زندگی کند، ولی تو باید بی‌درنگ از ایران خارج شوی». و برای این که او را بیشتر تحت‌تاثیر قرار داده باشم، وانمود کردم که این حرف بر بعضی اطلاعات دقیق استوار است.

شنبه ۲۸ اکتبر ۱۹۷۸ [۶ آبان ۱۳۵۷]

در شهر جهرم سربازی که دست به ترور فرماندار نظامی و رئیس شهربانی جهرم زده بود، دستگیر شد.^۱ در دانشگاه تهران موج آشوبگری همچنان در حال افزایش است و دانشجویان بقدری در اعلام خواسته‌های سیاسی خود بی‌پروا شده‌اند که درخواست کرده‌اند عکس‌های شاه از همه جا برداشته شود.

یکشنبه ۲۹ اکتبر ۱۹۷۸ [۷ آبان ۱۳۵۷]

«فرانک جیلز» طی مقاله‌ای در ساندی‌تایمز نوشته است: «اگر شاه در ایران نماند، بریتانیا فقیرتر می‌شود».
تلفنی داشتم از «سیروس غنی» که می‌گفت: «...از منابع دست اول کسب اطلاع کرده‌ام که حتی افرادی مثل مهندس بازرگان و رهبران جبهه ملی نیز بخاطر سختگیریها و رویه سازش‌ناپذیر خمینی روز بروز نگران‌تر می‌شوند...».
امروز ناهار در قصر «سنت جیمز» میهمان لرد «چامبرلین مک‌لین» و همسرش بودم. در این میهمانی - که اصلاً جنبه سیاسی نداشت - سفرای سوئد و پرتغال در لندن، «سرجان هنت» (وزیر مشاور کابینه) و یکی از افسران خوش قدوقواره تشریفات سلطنتی (که در مراسم رسمی، پشت سر یا جلوی ملکه حرکت می‌کند) نیز حضور داشتند.

سه‌شنبه ۳۱ اکتبر ۱۹۷۸ [۹ آبان ۱۳۵۷]

در روزنامه لوموند خواندم که: «سنجابی (رهبر جبهه ملی) در سفری که به پاریس داشته، کاملاً با خمینی سازش کرده است». و با خواندن این خبر بخود گفتم: سازش آنها معنای دیگری ندارد جز توافق بر سر اخراج شاه از ایران.

اخبار بی‌بی‌سی حکایت از این دارد که به موازات بالا گرفتن آشوب و تظاهرات در ایران، کار صدور نفت نیز بطور کلی متوقف شده است. و این در

۱ - این سربازوظیفه «حسن فرداسدی» نام داشت که سرتیپ نادور فرماندار نظامی و سرهنگ تصاعدی رئیس شهربانی جهرم را به هلاکت رسانده بود. مترجم

حالی است که روزنامه واشینگتن پست طی سرمقاله امروز خود همه را به حمایت از شاه فراخوانده است.

امروز با استفاده از يك رادیوی قوی به مذاکرات جنجالی مجلس شورای ملی - که از رادیوی تهران پخش می شد - گوش دادم و از شدت حملات نمایندگان به نخست وزیران فعلی و سابق، بخصوص نسبت به امیرعباس هویدا، خیلی یکه خوردم. مسأله حیرت انگیز در نطق نمایندگان، شدت هیجان و ابراز احساسات مفرطشان بود. که ضمن آن، یکی پس از دیگری سعی داشتند هر طور شده خود را به نوعی دارای ویژگیهای اسلام خواهی نشان دهند. و برای آن که ناپیوستگی خویش با دربار را نیز جلوه داده باشند، اعضای دولتی وابسته به دربار را هدف حمله قرار می دادند. در اخبار ساعت ۶ بعد از ظهر بی بی سی شنیدم که: «... ارتش تأسیسات نفتی کشور را بدست گرفته و به کارگران اعتصابی اعلام کرده که اگر ظرف سه روز به سرکارهای خود بازنگردند، از کار اخراج خواهند شد... و درحالی که توقف صادرات نفت، روزی حدود ۶۰ میلیون دلار از درآمد کشور می کاهد، گزارشهای مختلف حکایت از این دارد که آشوب و ناآرامی در استانهای مختلف رو به گسترش است و عده کشته شدگان دم به دم افزایش می یابد...».

هنگام غروب در ضیافت، کوکتیل سفارت لبنان، که بمناسبت پایان مأموریت سفیر برپا شده بود شرکت کردم. در این مراسم بسیاری از میهمانان مراتب همدردی و حمایت خود را نسبت به من ابراز داشتند، و «فرانک جیلز» خبرنگار تایمز هم که در آنجا حاضر بود، درباره سفر چند روز قبل خود به آمریکا و ملاقاتش با اردشیرزاهدی گفت: «... اردشیر با اصرار فراوان از من خواست تا به عنوان يك دوست عقیده ام را راجع به اشتباهات هیئت حاکمه ایران در برخورد با مسائلی که پیش آمده بیان کنم. و من بعد از کمی درنگ در پاسخش گفتم: به نظر من اگر به قوای نظامی دستور داده شود که اینطور بی محابا بسوی مردم بی سلاح شلیک نکنند، به بهبود اوضاع خیلی کمک خواهد شد. که اردشیر در مقابل این گفته من با شگفتی پرسید: واقعا اینطور فکر می کنی فرانک؟! و بعد در حالیکه نشان می داد جدی بودن پیشنهاد مرا کاملا درك کرده، جواب داد: حتما در اولین فرصت این مسأله را به اطلاع اعلیحضرت خواهم رساند...».

۱ - جالب است بدانیم که روز ۷ آبان ۱۳۵۷ (یعنی درست همان روزی که اردشیرزاهدی قول داد توصیه «فرانک جیلز» را به اطلاع شاه برساند) ناگهان رویه حکومت شاه در مقابله با تظاهرات مردم هم عوض شد. همان روز «عاملی تهرانی» (وزیر اطلاعات

چهارشنبه اول نوامبر ۱۹۷۸ [۱۰ آبان ۱۳۵۷]

امروز در مراسم افتتاح پارلمان انگلیس حاضر شدم. نمایندگان سیاسی کشورهای مختلف که در این مراسم حضور داشتند، هر يك به نحوی یا با من اظهار همدردی می کردند و یا می خواستند مطلبی برای ارضای کنجکاوی خود در مورد مسائل ایران بدست آورند. ملکه انگلیس نیز در نطق خود تأکید کرد که در برنامه سفرش در ماه فوریه به ایران هیچ تغییری نداده است.^۱ در پایان این مراسم به سفارتخانه بازگشتم و پس از تغییر لباس عازم شرکت در جشن سفارت الجزایر بمناسبت روز ملی آن کشور شدم. که در آنجا هم دوباره با سیل عواطف و احساسات دوستانه حاضران برخورد کردم. در بازگشت به سفارتخانه، از رادیوی اتومبیل سخنرانی یکی از اعضای جبهه ملی را - که از فرستنده چهارم بی بی سی پخش می شد - شنیدم که می گفت: «هیچکس جز شاه مقصر اصلی ادامه ناآرامی و آشوب در ایران نیست».

→ کابینه شریف امامی) اعلام کرد: «... در تظاهرات کوشش می شود کسی کشته نشود». و پس از آن نیز روز ۱۰ آبان ۱۳۵۷ نطق شریف امامی را در مجلس شنیدیم که گفت: «... دستور داده ایم که مأموران حتی المقدور از کشتن مردم خودداری کنند. چون موجب ناراحتی خواهد شد و بیش از همه گرفتاریش بیخ ریش دولت خواهد ماند. چون این کشتارها، هفته و چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و پانزدهم و شانزدهم و بیستم و بیست و یکم و بیست و دوم و بیست و سوم و بیست و چهارم و بیست و پنجم و بیست و ششم و بیست و هفتم و بیست و هشتم و بیست و نهم و بیست و دهم و بیست و یکم و بیست و دو...».

و باین ترتیب یکی از معماهای تاریخ انقلاب اسلامی نیز حل می شود. که علت این تغییر رویه رژیم چه بوده؟ و چرا از روز هفتم آبان ۵۷، رژیم شاه در مقابله با تظاهرات مردم، از دسته های چماق دار - بجای افراد مسلح - استفاده کرده است؟... که در این زمینه شاید یادآوری تاریخ ۸ آبان ۵۷ بعنوان روز حملات وسیع چماق داران به مردم شهرهای مختلف، مثل: تهران، سرپل ذهاب، یزد، سنندج، صومعه سرا، قصر شیرین، و نیز هجوم مزدوران «سالار جاف» به اهالی پاوه، برای توجه به ماهیت قضیه لازم باشد. گرچه باید این مسأله را هم تذکر داد که رژیم شاه نتوانست رویه چماق داری و خودداری از تیراندازی قوای یونیفرم پوش به مردم را تا مدت زیادی ادامه دهد، چون پس از کشتار دانشجویان دانشگاه تهران در روز ۱۳ آبان ۵۷ و برقراری دولت نظامی از هاری در روز ۱۵ آبان، برنامه های رژیم بقدری دگرگون شد، که ناچار کشتار مردم بی سلاح توسط قوای نظامی را نیز از سر گرفت. - مترجم

۱ - الیزابت دوم ملکه انگلیس در همین نطق گفت: «بریتانیا آرزومند بقای رژیم سلطنتی ایران است». - مترجم

بعد از ظهر دو تن از اعضای مجلس لردها با من تلفنی تماس گرفتند، لرد «جلیکو» (رئیس سابق مجلس لردها) می‌خواست بداند، آیا کاری هست که بتواند راجع به بخش فارسی رادیو بی‌بی‌سی برایمان انجام دهد؟ و می‌گفت: آنتونی پارسونز (سفیر انگلیس در تهران) در این مورد با وی تماس گرفته و نامه نوشته است. در پاسخ به لرد جلیکو، ابتدا حقایق مربوط به بی‌بی‌سی را برایش تشریح کردم و بعد افزودم: «گرچه هم‌اکنون رادیوی تهران هم برنامه‌های بسیار هیجان‌انگیزی دارد، ولی اگر شما بهر شکلی بتوانید بی‌بی‌سی را مهار کنید، مسلماً ما از آن استقبال خواهیم کرد...».

لرد «کریستوفر سومز» نیز با تلفن از من سؤال کرد: «اگر مسأله بخصوصی را در نظر دارید، بگوئید تا آن را در اجلاس هفته آینده مجلس اعیان - که اختصاص به مذاکره در باب سیاست خارجی دارد - مطرح کنم». در پاسخ او، به حملاتی که علیه «دیویداوثن» بعد از مصاحبه‌اش در تلویزیون صورت گرفته بود، اشاره کردم و گفتم: «بهر حال چون مسائل ایران بیشتر جنبه داخلی دارد، پس صلاح در این است که شما به میل خود هر مطلبی را که مهمتر تشخیص می‌دهید در جلسات مطرح کنید...».

به گزارش «آندرووتیلی» از تهران: کارکنان هواپیمائی ملی ایران به اعتصابیون پیوسته‌اند و کارگران اعتصابی شرکت نفت نیز علیرغم مداخله نیروهای نظامی، برای اجرای خواسته‌های خود محکم ایستاده‌اند. در این میان دولت هم قول داده که روز سوم دسامبر باقیمانده ۶۰۰ زندانی سیاسی «جنایتکار» را آزاد خواهد کرد.^۱

پنجشنبه ۲ نوامبر ۱۹۷۸ [۱۱ آبان ۱۳۵۷]

از تهران خبر می‌دهند: جبهه ملی پیشنهاد کرده مسأله ادامه حکومت سلطنتی در ایران به فراندوم گذاشته شود که این پیشنهاد البته معنای دیگری جز ابطال قانون اساسی ۱۹۰۶ ندارد.

به گزارش روزنامه تایمز نیز: دهها هزار نفر در تهران و قم دست به راهپیمائی زدند، ولی نیروهای امنیتی در مقابله با آنها اقدام به تیراندازی

۱ - کنایه‌ایست از گفته‌های قبلی شاه که همه جا ادعا کرده بود: ما در ایران زندانی سیاسی نداریم، آنها فقط يك مشت جنایتکار و تروریست هستند، نه زندانی سیاسی! - مترجم

نکردند.^۱

ناهار امروز را به تنهایی خوردم و بلافاصله هم مشغول تهیه متن نطقی شدم که می‌بایست امشب در ضیافت شام «انجمن ایران» برای حضار ایراد کنم.

بعد از ظهر برای تبریک ازدواج جدیدی که در خانواده سلطنتی انگلیس صورت گرفته، به قصر «سنت جیمز» رفتم، و در صفی که حدود ۴۰۰ نفر از افراد سرشناس در آن بودند قرار گرفتم تا نوبتم برای عرض تبریک به پرنس «مایکل» برسد. موقعی که در صف ایستاده بودم، متوجه حضور ملکه انگلیس نیز شدم که مثل دیگران - و بدون آن که برای خود حق تقدم قائل باشد - در صف ایستاده بود.

در ضیافت شام «انجمن ایران» - که در هتل ساوی برگزار شد - چهار تن از حاضران به عنوان میهمان مخصوص من حضور داشتند. که عبارت بودند از: سفیر عربستان سعودی در لندن و همسرش، «دیوید استیل» (از روسای شرکت نفت بریتیش پترولیوم) و همسرش.

لرد کارینگتون رئیس «انجمن ایران» ابتدا شروع به صحبت کرد، و با اشاره به ابرهای تیره‌ای که افق سیاسی ایران را پوشانده است، آرزو کرد که هرچه زودتر اوضاع ایران رو به آرامش بگذارد. پس از آن، سخنرانی لرد «باربر» شروع شد که او در صحبت‌هایش اهمیت استراتژیک ایران برای جامعه جهانی و نیز اهمیت ایران برای انگلیس را گوشزد کرد. و آن‌گاه نوبت به من رسید، که در خطابه خود ابتدا گفتم:

«... جهش‌های سریع اجتماعی و اقتصادی دو دهه اخیر این امید را در ما به وجود آورد که به زودی در جامعه ایران شاهد پیدایش عوامل ثبات و برانگیختن احساس مسئولیت در مردم خواهیم بود. ولی همراه با اعلام سیاست فضای باز سیاسی، چون مسأله بروز آثار ناشی از نارضایتی‌های مردم آن‌قدرها مورد توجه قرار نگرفت، به همین جهت نیز تشکیلات سیاسی ایران - که از استحکام چندانی برخوردار نبود - دچار ضایعات و صدمات شدیدی شد...» سپس با اشاره به نادیده گرفتن ارزش‌های سنتی جامعه و وجود فساد گسترده در کشور، به بحث پیرامون اهداف بلند پروازانه رژیم پرداختم، و در

۱- راه پیمائی مذکور، در روز ۸ آبان ۵۷ برای استقبال از آیت‌الله منتظری در قم و آیت‌الله طالقانی در تهران (پس از آزادی از زندان) صورت گرفت. و علت عدم تیراندازی ماموران به سوی مردم نیز به همان مسأله‌ای باز می‌گردد که در زیرنویس مربوط به روز ۹ آبان توضیح داده شد. - مترجم

پایان نیز اضافه کردم: «... گرچه ادامه راهی که آغاز شده بسیار دشوار است و احتمال سیر قهقرائی در آن نیز وجود دارد، ولی برای من مسلم است که اگر هم دست به عقب نشینی به زنیم، این امر جنبه موقت دارد و سرانجام کار جز به ایجاد يك جامعه سالم و معتدل منجر نخواهد شد. کما اینکه اکثر ایرانیان اندیشمند نیز به این حقیقت معترفند که هرگز نمی‌توان جانشینی بهتر و منطقی‌تر از قانون اساسی فعلی برای اداره امور مملکت پیدا کرد...»^۱ پس از اینکه نطقم به پایان رسید و نشستم، به خود گفتم: احتمالا این آخرین دفعه است که به من اجازه نطق در «انجمن ایران» داده‌اند.

جمعه ۳ نوامبر ۱۹۷۸ [۱۲ آبان ۱۳۵۷]

چون در ارزیابی‌های خود به این نتیجه رسیدم که احتمالا کابینه شریف‌امامی جای خود را به دولت جدیدی خواهد داد، این فکر به ذهنم راه یافت که، اگر امینی نخست‌وزیر شود و سنجابی را هم به عنوان یکی از اعضای کابینه خود انتخاب کند، آن وقت می‌توان با نظری خوشبینانه به اوضاع نگریست. چون فقط در صورت ائتلاف جبهه ملی و رجال سرشناس و محترمی چون امینی است که بازاریان و دانشگاهیان آرام خواهند گرفت. و آرامش آن‌ها است که در نهایت سبب می‌شود افکار عمومی تسکین یابد و رو به اعتدال بگذارد.

امروز ناهار در منزل «جولیان ایمری» میهمان بودم، که در آن «بیلی مک‌لین» و «جرج گاردینر» (دوتن دیگر از وکلای پارلمان انگلیس) هم شرکت داشتند. لحن گفته‌های جولیان نشان می‌داد که بدبینی او نسبت به عاقبت حوادث ایران به مراتب بیشتر از من است. و در باره شاه هم می‌گفت که:

۱- گرچه نویسنده در لفافه اعتراف کرده که: روش شاه و دولت‌های منصوبش خلاف قانون اساسی بوده است، ولی روشن نکرده که چگونه امکان دارد با بهره‌گیری از قانون اساسی مورد نظر وی، همه چیز بر وفق مراد باشد؟ در حالی که طبق همان قانون: شاه حق انحلال مجلس را دارد (و در نتیجه، وکلای مجلس چاره‌ای جز سرسپردگی به شاه ندارند) و ضمناً جانشین شاه فقط به این دلیل زمام امور را در دست می‌گیرد که فرزند ارشد ذکور اوست (یعنی هیچ شرطی برای عقل و تدبیر و فهم و سیاست و کاردانی شاه بعدی پیش‌بینی نشده بود)... یکی از صدها دلیل مترقی بودن قانون اساسی جمهوری اسلامی این است که هیچ کس حق انحلال مجلس را ندارد، و مقام رهبری آن نیز - نه به صورت میراثی - و بلکه با انتخاب طبیعی و عقیدتی مردم (یا خبرگان مورد اعتماد مردم) برگزیده می‌شود. - مترجم

هنگام ملاقاتش با او، افسردگی شدید شاه را به صورتی آشکار احساس می‌کرد. تا جایی که اکثراً هنگام گفتگو برای مدتی طولانی ساکت می‌شد، و جولیان که حدس می‌زد سکوت شاه علامتی برای پایان شرفیابی است، تا می‌خواست از جا برخیزد و برود، مواجه با اشاره شاه می‌شد که او را امر به نشستن می‌کرد.

نگرانی عمده «جولیان ایمری»، پیامدهای وخیم ناشی از اوضاع ایران در مسائل استراتژیک و ظهور مشکلات عمده در سطح بین‌المللی بود، نه مسأله سقوط شخص شاه. و همین نکته سبب می‌شد که از شنیدن اظهار نظرهايش خیلی حرص بخورم.

بعد از ظهر پس از بازگشت از میهمانی، تلگرافی برای امیرخسروافشار (وزیر خارجه) به تهران فرستادم که در آن پس از اشاره به جریان برگزاری میهمانی شام دیشب «انجمن ایران»، ماحصل گفتگوی خود با دوتن از اعضای عالی‌رتبه وزارت خارجه انگلیس را نیز به این شرح گزارش دادم: «... در میهمانی شام دیشب انجمن ایران متوجه شدم که دوتن از اعضای عالی‌رتبه وزارت خارجه انگلیس نسبت به عواقب روند فعلی حوادث ایران دچار نگرانی شدیدی هستند. و باید با پوزش فراوان به عرض برسانم که آنها دلیل اصلی ادامه این حوادث را نیز موضع‌گیری‌های شخص شاهنشاه می‌دانستند و معتقد بودند: در صورت ادامه چنین وضعی خطرات بزرگی پدید خواهد آمد، که بخصوص می‌تواند آثار انکارناپذیری بر روحیه‌ی سایر ملل از خود بجا گذارد. این دوتن که بسیار مودب و محتاط سخن می‌گفتند، در صحبت‌هایشان تلویحاً به این نکته اشاره داشتند که شاهنشاه اخیراً تا حدی شکیبائی و ثبات رای خود را از دست داده است. و چنین وانمود می‌کردند که بهتر است شاهنشاه در مقابله با بحران جاری در ایران به همان رویه خاص خود، یعنی قاطعیت و استحکام رای، متوسل شود. و نیز برای پرسکوب تظاهر کنندگان اصلح‌تر آن است که از گاز اشک‌آور و فشنگ پلاستیکی به جای سلاحهای آتشین استفاده کند تا میزان تلفات را تا حد مقدور پائین نگهدارد...»

شنبه ۴ نوامبر ۱۹۷۸ [۱۳ آبان ۱۳۵۷]

نامه‌ای از «دیوید استیل» (عضو شرکت نفت بریتیش پترولیوم) دریافت داشتم که در آن ضمن تشکر از سخنرانیم در «انجمن ایران»، در مورد این نطق - که به اعتقاد او: بسیار جسورانه، بیطرفانه و حساس بود - به من تبریک گفته

بود.

احساس افتخار و غروری که پس از خواندن این نامه به من دست داده بود، متأسفانه دیری نپائید. چون دریافت اخبار مربوط به تیراندازی در دانشگاه تهران سبب شد که بلافاصله خوش بینی و نشاط از وجودم رخت بربندد، و به جای آن به حالت یاس انگیزی دچار شوم.

در اخبار ساعت يك بعدازظهر بی بی سی شنیدم که احتمال می رود در ایران يك کابینه ائتلافی از عناصر ملی با شرکت سنجایی تشکیل شود. امروز تیمسار جم - که نام او این روزها دائم به عنوان رئیس ستاد ارتش و یا وزیر جنگ در کابینه ائتلافی آینده به گوش می خورد - به سفارتخانه آمد و درخواست کرد از قول او به شاه تلگراف کنیم که: علیرغم شایعات موجود، وی هیچ سمتی را نخواهد پذیرفت و کماکان خود را یکی از وفاداران مقام سلطنت می داند.

روزنامه پراودا طی مقاله ای نوشته است: «... دولت اتحاد جماهیر شوروی هیچ گاه از به قدرت رسیدن خمینی در ایران حمایت نخواهد کرد...» و خمینی هم در مصاحبه ای گفته است که: به هیچ وجه با رژیم فعلی سازش نخواهد کرد، و در این راه حتی اگر شده مردم را به مبارزه مسلحانه نیز فرا خواهد خواند.^۱ وی به تمام گروهها - و بخصوص جبهه ملی - نیز هشدار داده که اگر با رژیم شاه همکاری کنند، به عنوان دشمن اسلام تلقی خواهند شد.

بعدازظهر مدتی با حال پریشان تنیس بازی کردم. و بعد که به سفارتخانه برگشتم، شنیدم که شاه بناست امروز نطق مهمی در رادیو تلویزیون ایراد کند. با خودم گفتم: بهتر است همین الان تلگرافی برای شاه بفرستم و در آن از او بخواهم در نطق خود سقوط کابینه «بنیادپهلوی» را اعلام کند.^۱ ولی بعد در خبرهای بی بی سی شنیدم: «...سنجایی که هنوز در پاریس به سر می برد، علیرغم ناسازگاری با خمینی، نظرات خود را با او تطبیق داده و می گوید: هیچ تمایلی به ملاقات با شاه و یا شرکت در کابینه ائتلافی ندارد...». با شنیدن این خبر قلبم از جا کنده شد. احساس کردم اطرافم چنان پر از ابرهای تیره است

۱- عین بیانات امام خمینی بدین قرار است: «... ما حتی الامکان از جنگ مسلحانه پرهیز داریم و معتقدیم به همین ترتیب که ملت پیش می رود، کار را حل کنیم. اما اگر رژیم سرسختی نشان دهد و ابرقدرت ها هم به او کمک کنند، ممکن است در این مطلب تجدید نظر کنیم...» (از مصاحبه امام خمینی با خبرنگار تلویزیون سوئد - روز ۱۳ آبان ۵۷، پاریس) - مترجم

۲- منظور، کابینه شریف امامی است. چون وی ریاست «بنیادپهلوی» را نیز به عهده داشت - مترجم

که امکان هرگونه حرکتی را از من سلب کرده... در آن لحظه، خواسته‌ام از درگاه خداوند تنها این بود که کاری کند بیش از این شاهد چنین مقطعی از تاریخ ایران نباشم.

یکشنبه ۵ نوامبر ۱۹۷۸ [۱۴ آبان ۱۳۵۷]

از برنامه اخبار رادیو بی‌بی‌سی اینطور استنباط می‌شود که: ارادل و اوباش تمام خیابان‌های تهران را پر کرده‌اند.

ساندی تایمز طی مقاله‌ای نوشته است: امتناع جبهه ملی از پیوستن به يك كابينه ائتلافی، تنها می‌تواند سبب تجویز يك راه حل نظامی شود. در این مقاله همچنین اظهار نظر شده که: «...منبعد قوای نظامی و امریکائی‌ها حاضر به دادن هیچ امتیازی به عناصر شورشی در ایران نیستند...». اکثر روزنامه‌های صبح لندن نیز خبر داده‌اند که: شاه کنترل خود را از دست داده و اعصابش به شدت متشنج است.

اخبار رسیده، حکایت از این دارد که: امینی برای ملاقات با ملاها به قم رفته است. ولی چون جبهه ملی از ترس تکفیر شدن حاضر به همکاری نیست، امینی مشکل بتواند کاری از پیش ببرد.

کارمندان مخابرات در ایران دست به اعتصاب زده‌اند، و آنطور که مهدوی با تلفن مرا در منزل مطلع کرد. چون فقط يك کانال مخابراتی تلکس بین تهران و پاریس مشغول کار است، اگر مطلب فوری برای مخابره به تهران داشته باشیم ناچاریم متن آن را پشت تلفن برای سفارتمان در پاریس قرائت کنیم تا از آنجا به تهران مخابره شود.

موقع غروب توانستم با تهران تماس تلفنی بگیرم و با مادر و برادرم صحبت کنم. فرهاد می‌گفت: اگر بتواند، ظرف ۴۸ ساعت آینده از ایران خارج خواهد شد. و موقع صحبت نیز توجه مرا به سروصدای چماقداران در بیرون از منزل و شلیک گاز اشک‌آور جلب کرد.^۲

۱ - علی امینی روز هشتم آبان ۵۷ در قم با سیدکاظم شریعتمداری ملاقات کرده

بود. مترجم

۲ - برخلاف ادعای نویسنده، مسأله‌ای که در روز ۱۴ آبان ۵۷ آشکارا بچشم می‌خورد، عدم حضور قوای نظامی و انتظامی رژیم شاه در خیابان‌های تهران بود. و بهمین جهت نیز خبر مربوط به «شلیک گاز اشک‌آور» (که از قول برادر پرویزراجی نقل شده) بنظر صحیح نمی‌رسد. و اصولاً باید گفت که در روز ۱۴ آبان نیروهای رژیم عمداً خیابان‌های

طبق آخرین خبرهای امروز: به چند تبعه خارجی و نیز به سفارت انگلیس در تهران حمله شده، که طی آن سفارت انگلیس دچار آتش‌سوزی شده است. شریف‌امامی به فکر استعفا از مقام نخست‌وزیری افتاده، و شاه با مقامات عالی‌رتبه کشوری و لشگری به مشورت پرداخته است.

دوشنبه ۶ نوامبر ۱۹۷۸ [۱۵ آبان ۱۳۵۷]

روزنامه‌های صبح لندن عکس‌هایی از حملات دیروز اوباشان چاپ کرده‌اند. و روزنامه تایمز نیز با تیتراژ درشت نوشته است: «تهران در آتش می‌سوزد...».

بنا به خبرهای واصله، ارتشبدازهای به عنوان نخست‌وزیر جدید انتخاب شده، و امیرخسرو افشار هم در مقام خود به عنوان وزیر امور خارجه باقی مانده است.

ساعت ۱۰ صبح به نطق شاه از رادیو تهران گوش دادم و چون لحن صحبتش بنظر خیلی آرام می‌رسید احتمال دادم قبل از نطق داروی مسکن مصرف کرده باشد. شاه در این نطق برخلاف همیشه بجای کلمه «ما» ضمیر «من» را بکار برد، و با حالتی آستی‌جویانه - که بیشتر بنظر پوزش‌خواهانه

تهران را ترك کرده بودند تا توطئه‌ای که توسط ساواک برای به آتش کشیدن تهران، ایجاد وحشت بین مردم، و فراهم ساختن زمینه روی کارآمدن دولت نظامی ازهای (در فردای آن‌روز) طراحی شده بود، براحتی انجام پذیر باشد. و ضمن همه این برنامه‌ها نیز رژیم شاه اینطور وانمود کند که مردم استحقاق برخورداری از آزادی را ندارند. و چنانچه با نیروی قهریه علیه آنها اقدام نشود، آنها همه چیز را به آتش می‌کشند و نابود می‌کنند. در این مورد امام خمینی طی مصاحبه‌ای با مجله «ویکلی‌مگزین» - که روز ۲۴ آبان ۵۷ در پاریس صورت گرفت - در پاسخ این سؤال خبرنگار که: «شما گمان می‌کنید که نظامیان به دستور شاه، روز یکشنبه (۱۴ آبان ۵۷) شهرها را رها کردند و رفتند تا این کارها انجام بگیرد و سوژه‌ای باشد برای استقرار دولت نظامی؟... فرمودند: «...اکثر آتش‌سوزیهای آن روز از طرف دستگاه بوده است و مردم فقط مراکز فحشاء و استثمار را از بین می‌بردند...» - مترجم

۱ - «آنتونی پارسونز» سفیر انگلیس در تهران، در کتاب خاطراتش قضیه به آتش کشیدن تهران توسط رژیم شاه و مأموران ساواک را تأیید کرده، و بخصوص راجع به آتش زدن سفارت انگلیس می‌نویسد: «...نظریه‌ای که مرا متقاعد می‌کند این است که حمله به سفارت انگلیس توسط ساواک و سربازانی انجام شد که لباس شخصی پوشیده بودند. و امیدوارم که در این مورد قضاوت غیر عادلانه‌ای نکرده باشم...». (کتاب «غرور و سقوط» ترجمه «پاشا شریفی» انتشارات راه نو ۱۳۶۳ صفحه ۱۶۶) - مترجم

می آمد- روی کار آوردن دولت نظامی را ناشی از اجبار در حفظ امنیت ملی دانست. شاه ضمن سخنانش از «آیات عظام و علمای اعلام» تقاضا کرد تا مردم را به آرامش و نظم دعوت کنند، از کارگران و دانشجویان با التماس فراوان خواست به قانون احترام بگذارند، متعهد شد که «خطاهای گذشته و بی قانونی و ظلم و فساد» دیگر تکرار نشود، قول داد با فساد مبارزه کند، و در اسرع وقت يك حکومت «ملی» و «دموکراتیک» را به سر کار بیاورد. نطق شاه بنظم نوعی نمایش غم انگیز و نکبت بار آمد، که گوئی او با وضعی حقارت آمیز دست گدائی به سوی خمینی دراز کرده باشد. و البته هیچ کس تردیدی هم ندارد که خمینی دست رد به سینه او خواهد زد.

شاه اینک آخرین برگ برنده خود را که چیزی جز استقرار دولت نظامی نبود، به زمین زده است. و اگر این اقدام او کارساز نباشد- که بنظر من هم امید هیچ موفقیتی وجود ندارد- نتیجه ای جز پایان حکومت شاه، و به دنبال او، سیه روزی تمام وابستگان و نزدیکانش در پی نخواهد داشت.

امروز «داود آلیانس» (یکی از تجار موفق ایرانی مقیم منچستر) که به ملاقاتم آمده بود، می گفت: بخاطر تماسهای فراوانش با مجمع بازرگانان در لندن، قصد دارد از نفوذش استفاده کند و به مقامات بی بی سی فشار بیاورد تا آنها در برنامه های فارسی خود لحن ملایم تری بکار برند.

لرد «جرج براون» نیز در ملاقاتی که امروز با من داشت، خبر داد که: می خواهد راهی پاریس شود تا در آنجا با خمینی مصاحبه کند.

ضمناً هم با خبر شدم که تلگرافم برای امیرخسروافشار در مورد علت عدم قاطعیت و بی تصمیمی شاه، به رویت شاه رسیده، ولی او هیچ مطلبی درباره آن اظهار نکرده است. گرچه می دانم که شاه این روزها شبیه مطالب مرا از خیلی ها می شنود و واقعاً بصورت آدم بیچاره ای درآمده است... شاه در مورد تلگراف تیمسار جم نیز جواب داده است: «البته ما از شما انتظار دیگری نداشتیم».

امروز امیرخسروافشار تلفنی با سفارتخانه تماس گرفت و به من اطلاع داد که: «جان گراهام» سفیر آینده انگلیس در ایران خواهد بود. ضمن این مکالمه، موقعی که از افشار خواستم اطلاعاتی هم راجع به حوادث دیروز تهران بدهد، در جوابم گفت: «...دیشب برای اولین بار در طول هفته گذشته توانستم براحتی بخوابم». و در توجیه آن افزود:

«...شورشیان حتی رئیس جمهور و نخست وزیر خود را هم انتخاب کرده بودند، که هر دو هم اکنون در پاریس هستند. و اگر ارتش وارد ماجرا نمی شد،

دیگر چیزی از تهران باقی نمی ماند...». و بعد هم به من اطمینان داد که با در دست گرفتن حکومت توسط ارتش، شاه دوباره اعتماد به نفس خود را بازیافته است.

پس از آن، از افشار راجع به تلگرافم سؤال کردم، که: آیا شاه مطالب آنرا گستاخانه ندانسته؟ و او بدون آنکه پاسخ مرا بدهد یا لحنی رئیس مابانه گفت: «اصولاً یکی از علائم وفاداری به شاهنشاه این است که در مواقع ضروری با ایشان بی پرده سخن گفته شود».

شب هنگام در خبرها شنیدم که: آشوب در نقاط مختلف کشور هنوز ادامه دارد. و در مورد خمینی نیز گزارشها حکایت از این داشت که: او بار دیگر تصمیم خود را مبنی بر سرنگونی سلطنت تکرار کرده و بخصوص خاطر نشان ساخته که این کار را با دستور به سربازان برای زمین گذاردن اسلحه به انجام خواهد رساند.

سه شنبه ۷ نوامبر ۱۹۷۸ [۱۶ آبان ۱۳۵۷]

آرامش نسبی بر تهران حکمفرماست و فقط گهگاه صدای تیراندازی های پراکنده شنیده می شود. بازار تهران، بانک ها، و مدارس کماکان تعطیل است. و صف مردم در کنار جایگاههای بنزین روز بروز طولانی تر می شود. «کاخی» (مشاور سیاسی سفارتخانه) خبر داد که رادیو تهران تحت کنترل قوای نظامی درآمد. و برنامه هایش همان وضعیت بیزار کننده سابق را پیدا کرده است، که پشت سرهم از شاه نملق می گفت و هر گفته و هر قدم او را به مثابه يك نعمت الهی می ستود.

با شنیدن این حرف بلافاصله از کاخی خواستم متن يك تلگراف را برای مخابره به امیر خسرو افشار آماده کند، که ضمن آن به افشار گوشزد شود: چنانچه رادیو تهران کارش را به همین منوال ادامه دهد، اعتبارش را نزد همگان از دست خواهد داد. و چون نتیجه این کار هم جز توجه مردم به برنامه های فارسی بی بی سی نخواهد بود، لذا ما در اینجا باز گرفتار اعتراض و تکذیب و کلنجار با مقامات بی بی سی خواهیم شد و همان گرفتاری های گذشته گریبانمان را خواهد گرفت.

امروز موقعی که از دبیرخانه سفارت عازم محل کارم بودم، گروهی حدود ۳۰ نفر را دیدم که علیه شاه شعار می دادند. و بعد که پشت میز کارم نشستیم، منشی مخصوصم (نادره) خبر داد که برادرم فرهاد از تهران تلفن کرده و گفته

که: امروز امیرعباس هویدا به اتفاق چند تن از وزرای سابق بازداشت شده‌اند. و نیز سپهبد خادمی مدیرعامل هواپیمائی ملی ایران، با شلیک طیآنچه دست به خودکشی زده و بشدت مجروح شده است.

چهارشنبه ۸ نوامبر ۱۹۷۸ [۱۷ آبان ۱۳۵۷]

امروز شاید اولین بار در طول روزهای اخیر باشد که نه تنها اخبار ایران در صدر قرار ندارد، بلکه اصولاً هیچ خبری از ایران در مطبوعات انگلیس به چشم نمی‌خورد. و باید برای این واقعه خدا را شکر کرد.

موقعی که وارد دفتر کارم شدم، مهدوی اطلاع داد که چون بار دیگر کارمندان مخابرات تلکس در ایران دست به اعتصاب زده‌اند، ارسال پیام کتبی از طریق تلکس به تهران میسر نیست و به دلیل اعتصاب کارمندان هواپیمائی ملی نیز پست سیاسی فعلاً وجود ندارد. بهمین جهت تنها کانال ارتباطی ما با تهران فقط از طریق تماس تلفنی امکان پذیر است.

آخرین تلکس دریافتی از تهران نیز از دفتر مخصوص شاه مخابره شده بود، که طبق آن من وظیفه داشتم با اطلاع آن دسته از اعضای خانواده سلطنت که در لندن بسر می‌برند، برسانم که: بهیچوجه حق ندارند بدون کسب اجازه قبلی از تهران، به ایران بازگردند.

قبلاً از «کاخی» خواسته بودم متنی را برای مخابره به تهران تهیه کند که در آن به شاه پیشنهاد می‌کردم: مایملک «بنیادپهلوی» را به دولت ایران انتقال دهد. و کاخی پیش از تکمیل این متن به دفترم آمد و اطلاع داد که: شاه امروز به وزیر دادگستری دستور داده حداکثر ظرف یک ماه راههای انتقال مایملک بنیاد پهلوی را به مردم بررسی کند، و نیز مشخص سازد که ثروت اعضاء خانواده سلطنت از چه منابعی در ایران و خارج کشور تأمین می‌شود. تلفنی هم داشتم از «مایکل ویر» (مدیرکل وزارت خارجه انگلیس) که اخیراً از سفرش به واشنگتن برای مذاکره درباب مسائل ایران بازگشته است - او می‌گفت: آنتونی پارسونز (سفیر انگلیس در تهران) در ملاقات دیشب خود با شاه، روحیه او را بهتر از گذشته دیده و نیز از تصمیم قاطع شاه برای مبارزه با فساد مطلع شده است.

مایکل ویر همچنین از قول آنتونی پارسونز نقل می‌کرد که: شاه از هویدا نیز به عنوان یکی از عوامل فساد نام برده، ولی تأکید کرده که: «هویدا هرگز محاکمه نخواهد شد، چون این کار معنائی جز محاکمه رژیم نخواهد داشت».

سپس «پیترومپل موریس» (نماینده پارلمان انگلیس) تلفن کرد تا همبستگی خود را با ما اعلام کند. و بعد از او «آقاخان بختیار» از تهران زنگ زد و اطلاع داد که: هوشنگ انصاری امروز ایران را به قصد آمریکا ترك کرده است.

در ساعت ۵ بعد از ظهر «افسانه جهانبانی» (منشی مخصوص هویدا) تلفن کرد و ضمن اعلام خبر بازداشت هویدا گفت: قبل از اینکه مأمورین بسراغ هویدا بیایند، شاه تلفنی با هویدا صحبت کرد و به او اطلاع داد: بهتر است بجائی منتقل شود که از نظر حفظ امنیتش مطمئن تر باشد. و بعد که مأمورین آمدند، هویدا با حالتی آرام و خاطری آسوده لوازم مورد نیاز خود - از جمله چند جلد کتاب - را برداشت و همراهشان رفت. مأموران بازداشت هویدا مرکب از يك سپهبد با لباس شخصی و دو افسر بودند، که با حالتی بسیار جدی ولی با رعایت کامل ادب و احترام، هویدا را با خود بردند.

از خبرهای «افسانه» یکی هم این بود که: سپهبد خادمی مطمئناً خودکشی نکرده است. چون آنطور که می گویند دو نفر با پریدن از روی دیوار وارد منزلش شدند و بعد گلوله‌ای به مغزش شلیک کردند.

دو نامه از «استفان اسپندر» (شاعر آمریکائی) و «لیزی» (دوست دخترم) دریافت کردم که مرا بخاطر وضعیت مشکلی که گرفتارش هستم، دلداری داده بودند.

دراخبار ساعت ۸ شب بی بی سی نیز صحبت‌های «شهرام چوبین» را شنیدم که درباره امیرعباس هویدا حرف می زد، و ضمن «بهائی» دانستن او می گفت: «هویدا سیر بلا شده، وگرنه شخصاً آدم فاسدی نبوده است». مراتب تأثر و تأسف من هم راجع به هویدا واقعاً قابل توصیف نیست.

پنجشنبه ۹ نوامبر ۱۹۷۸ [۱۸ آبان ۱۳۵۷]

تلفنی داشتم از «جان لی هی» (دبیر اول سابق سفارت انگلیس در تهران)

۱ - در مورد این که بازداشت هویدا حيله‌ای از سوی شاه برای انحراف افکار عمومی بوده است، امام خمینی روز ۱۹ آبان ۵۷ طی يك مصاحبه مطبوعاتی در پاریس فرمودند: «...تمام اینها تشبیهاتی است که هیچکدام ارزش و واقعیت ندارد. هویدا از شرکاء شاه و يك شريك ضعيف بود که در خیانت‌ها با شاه شرکت داشت و شاه ظاهراً هویدا را برای نجات خودش دستگیر کرده است. غرض این است که ملت را فریب دهد که می خواهد اصلاحات بکند. چنانچه قضیه ثروت خاندان پهلوی و این که می خواهند تعدیلی بکنند، بیش از فریب هیچ نیست...» - مترجم